

# زبان‌شناسی

حوزه‌های اصلی بین‌الناس، زبان‌شناسی و مردم‌شناسی ایرانیان

<span><span><span></span></span></span>
<p><span><span> </span><span> </span></span><span> </span>ei̯</p> <p><span><span> </span><span> </span></span><span> </span>ēē</p> <p><span><span> </span><span> </span></span><span> </span>iéē</p> <p><span><span> </span><span> </span></span><span> </span>ē</p>
<p>هفته آخر سال را همهان لار بودیم. مردم لارستان و کارگزاران آن ولایت همت کرده بودند و گروهی کثیر از اهل تحقیق دعوت کرده بودند که در سال &lt;همایش زبان‌شناسی و مردم‌شناسی لارستان&gt; شرکت کنند و با اینکه هفته آخر سال بود و کل مردم ایران گرفتار تهیه و تدارک مقدمات برگزاری عید نوروز بودند، معذکَل، جمع کثیری از محققان و استادان خود را به این همایش رسانده بودند. شورای اسلامی، شهردار و شهرداری و سازمان گردشگری و چند سازمان دیگر، و بالاتر از همه خود مردم لار میزبان بی‌مز و منت این مهمانان پرتوقع کم‌کار بودند.</p> <p>قسمت اول</p> <p>صبح جمعه، ۲۳ اسفند، مراسم رسمی بود و پیامها و نطق‌های تشریفاتی. بعداز ظهر سخنرانها شروع شد و آن نیز چهار پنج ساعت ادامه داشت و در سه چهار مجلس جداگانه که اتفاقاً سالنهای هر کدام نیز با یکدیگر فاصله زیاد داشتند و نتیجتاً بسیاری از شنیدنی‌ها و گفتارهای مورد علاقه خود محروم ماندند؛ چنان که فی المثل محصل پاریزی دلم می‌خواست سخنرانی دکتر النا مالچوا، خانم محققه محبیه روسی، را تحت عنوان &lt;واژگان گویش لاری گواه و گویای طبیعت و تاریخ و آیینهای مردم لارستان&gt; بشنوم و نشنیدم؛ به دلیل آنکه هرده ساعت در سالن مجلل فرمانداری، که گویی از روی مدل پارلمان انگلستان و در زمان استانداری انصاری‌لاری بر فارس ساخته شده، سخنرانی داشتم و تا قدیم می‌گفتمتد که مصیبت آنوقت است که در یک شب، دو جا مهمان باشد و پدوم مرحوم حاج آخوند پاریزی می‌گفت:&lt; پدتر از آن اینکه دو جا دعوت باشد و خودش هم مهمان داشته باشد!&gt; مطمئن می‌شدم که سخنران اول جلسه، استاد دکتر منوچهر ستوده، نیز که درباره &lt;شیشه گردآوری فرهنگهای قومی ایران&gt; سخن می‌گفت، قطعا دلمش می‌خواست سخنرانی دکتر علی اشرف‌صادقی را تحت عنوان &lt;جنسی‌ها و ویژگی‌های زبانی گویش‌های لاری&gt; بشنود و نشنیدم؛ به دلیل آنکه در همان ساعت خود او در سالن دیگری سخنرانی داشت.</p>

صبح جمعه، ۲۳ اسفند، مراسم رسمی بود و پیامها و نطق‌های تشریفاتی. بعداز ظهر سخنرانها شروع شد و آن نیز چهار پنج ساعت ادامه داشت و در سه چهار مجلس جداگانه که اتفاقاً سالنهای هر کدام نیز با یکدیگر فاصله زیاد داشتند و نتیجتاً بسیاری از شنیدنی‌ها و گفتارهای مورد علاقه خود محروم ماندند؛ چنان که فی المثل محصل پاریزی دلم می‌خواست سخنرانی دکتر النا مالچوا، خانم محققه محبیه روسی، را تحت عنوان <واژگان گویش لاری گواه و گویای طبیعت و تاریخ و آیینهای مردم لارستان> بشنوم و نشنیدم؛ به دلیل آنکه هرده ساعت در سالن مجلل فرمانداری، که گویی از روی مدل پارلمان انگلستان و در زمان استانداری انصاری‌لاری بر فارس ساخته شده، سخنرانی داشتم و تا قدیم می‌گفتمتد که مصیبت آنوقت است که در یک شب، دو جا مهمان باشد و پدوم مرحوم حاج آخوند پاریزی می‌گفت:< پدتر از آن اینکه دو جا دعوت باشد و خودش هم مهمان داشته باشد!> مطمئن می‌شدم که سخنران اول جلسه، استاد دکتر منوچهر ستوده، نیز که درباره <شیشه گردآوری فرهنگهای قومی ایران> سخن می‌گفت، قطعا دلمش می‌خواست سخنرانی دکتر علی اشرف‌صادقی را تحت عنوان <جنسی‌ها و ویژگی‌های زبانی گویش‌های لاری> بشنود و نشنیدم؛ به دلیل آنکه در همان ساعت خود او در سالن دیگری سخنرانی داشت.

دکتر ستوده یکی از پیشقدمان لهجشناسی و گردآوری لهجه‌های اقوام ایرانی است و او فرهنگ گویش مازندران و گیلان و همچنین گویش سمنان و سرخ‌های و گویش لاری و چند گویش دیگر را فراهم کرده و از محققانی است که مرحوم پورداوود بر کتاب او مقدمه نوشته است و گویش کرمانی او با یادداشت مرحوم شاه جمشید سروشیان زرتشتی همراه است.

به هر حال این از معایب کنگره‌هایی است که مدعوین بسیار و بخشهای (سکسیون) کوناگون دارند. راه چاره این است که با آدم از بعضی جلسات چشم ببوشد یا دو شقه شود و مصداق شعر سعدی، نصف بدنش یک جا باشد و نصف دیگرش جای دیگری: هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای؟ من در میان جمع و دلم جای دیگر است البته یک راه سوم هم وجود دارد و آن اینکه آدم در هیچ یک از این جلسات شرکت نکند و بفهمی نفهمی، خود را به بازار و چهارمجلس بی‌نظر لار برساند؛ چارسوقی که توسط امامقلی خان، فرزند الله وردی خان فاتح هرمز، در زمان شاه عباس ساخته شده و در دنیا کم‌تریم. آه، آری، ساری، به آنجا بزند و با صنایع مسشاهی که همراه است، مسقطی بخرد و در شب عید نوروز، همراه آورد هدیه اصحاب را، و هرکس پرسید:<فلان سخنرانی کرد؟> بگوید: آری، بوی گلکم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت!

البته مستمعین سایر جلسات هم میل داشتند سخنان دکتر احمد اقتداری را تحت عنوان <ریشه‌های لغوی اعلام جغرافیایی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان> بشنوند؛ مثل دکتر جلال‌الدین رفیرفیر که درست در همان ساعات خودش می‌بایست در باب <مردم‌شناسی، انسان‌شناسی، چالشها و کاربردهای این دو> صحبت کند.

دکتر ستوده یکی از پیشقدمان لهجشناسی و گردآوری لهجه‌های اقوام ایرانی است و او فرهنگ گویش مازندران و گیلان و همچنین گویش سمنان و سرخ‌های و گویش لاری و چند گویش دیگر را فراهم کرده و از محققانی است که مرحوم پورداوود بر کتاب او مقدمه نوشته است و گویش کرمانی او با یادداشت مرحوم شاه جمشید سروشیان زرتشتی همراه است.

به هر حال این از معایب کنگره‌هایی است که مدعوین بسیار و بخشهای (سکسیون) کوناگون دارند. راه چاره این است که با آدم از بعضی جلسات چشم ببوشد یا دو شقه شود و مصداق شعر سعدی، نصف بدنش یک جا باشد و نصف دیگرش جای دیگری: هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای؟ من در میان جمع و دلم جای دیگر است البته یک راه سوم هم وجود دارد و آن اینکه آدم در هیچ یک از این جلسات شرکت نکند و بفهمی نفهمی، خود را به بازار و چهارمجلس بی‌نظر لار برساند؛ چارسوقی که توسط امامقلی خان، فرزند الله وردی خان فاتح هرمز، در زمان شاه عباس ساخته شده و در دنیا کم‌تریم. آه، آری، ساری، به آنجا بزند و با صنایع مسشاهی که همراه است، مسقطی بخرد و در شب عید نوروز، همراه آورد هدیه اصحاب را، و هرکس پرسید:<فلان سخنرانی کرد؟> بگوید: آری، بوی گلکم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت!

البته مستمعین سایر جلسات هم میل داشتند سخنان دکتر احمد اقتداری را تحت عنوان <ریشه‌های لغوی اعلام جغرافیایی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان> بشنوند؛ مثل دکتر جلال‌الدین رفیرفیر که درست در همان ساعات خودش می‌بایست در باب <مردم‌شناسی، انسان‌شناسی، چالشها و کاربردهای این دو> صحبت کند.

<span><span><span></span></span></span>
<p><span><span> </span><span> </span></span><span> </span>ei̯</p> <p><span><span> </span><span> </span></span><span> </span>ēē</p> <p><span><span> </span><span> </span></span><span> </span>iéē</p> <p><span><span> </span><span> </span></span><span> </span>ē</p>
<p>هفته آخر سال را همهان لار بودیم. مردم لارستان و کارگزاران آن ولایت همت کرده بودند و گروهی کثیر از اهل تحقیق دعوت کرده بودند که در سال &lt;همایش زبان‌شناسی و مردم‌شناسی لارستان&gt; شرکت کنند و با اینکه هفته آخر سال بود و کل مردم ایران گرفتار تهیه و تدارک مقدمات برگزاری عید نوروز بودند، معذکَل، جمع کثیری از محققان و استادان خود را به این همایش رسانده بودند. شورای اسلامی، شهردار و شهرداری و چند سازمان دیگر، و بالاتر از همه خود مردم لار میزبان بی‌مز و منت این مهمانان پرتوقع کم‌کار بودند.</p> <p>قسمت دوم</p> <p>پدتر از آن &lt;کارگاه شعر&gt; کنگره بود که ساعت ۱۰شب، تحت عنوان شعر در آئینه جنوب، تشکیل شد و مخلص پاریزی یکی از کسانی بود که دلش می‌خواست شعرهای محمدعلی بهمنی را که البته در خیلی از جراند خوانده بود، از زبان خود شاعر هم بشنود؛ مثل شعر محمدجعفر روتینا و سیلوانا سلمان‌پور، محمدظاهر طاهری و مفتوحی و نوروزی و دهها تن دیگر؛که البته این برای پیرمردهای ۸۴ ساله‌ای مثل من که ساعت ده شب دیگر دارد فیلس خواب هفت هندوستان را می‌بیند، ممکن نیست.</p> <p>اضافه بر این عرفه‌های کاردستی و صنایع و نمایشگاه عکس و پوستر و دهها مورد دیگر نیز در سالنهای که باهم یک کیلومتر و بیشتر فاصله دارند، وجود داشت و موسیقی فولکلوریک هم بود</p>

که راهی برای دیدن آنها نبود، البته یک راه بود و آن اینکه روزهای کنگره، مثل روز عاشورا، به قول ملاآقای درویدی هفتاد و دو ساعت باشد!گفت: عیب می جمله بگفتی، هنرش نیز بگوی نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند

این تقسیم‌بندی و سکسیون‌سازی کنگره‌ها یک فایده هم دارد و آن اینکه آنهایی که به یک مورد خاص علاقه دارند، به همان جایی می‌روند که مورد علاقه آنهاست و از جاهای دیگر چشم می‌پوشند؛ خصوصاً اگر همه بخواهند و بتوانند به فرض محال، در همه مجالس شرکت کنند و مجبور باشند همه حرفها را گوش کنند، گاهی اوقات صدای خُخرُخ هم از گوشه کنار سالن بلند خواهد شد.

نکته مهم این است که لار با وجود اینکه سرزمین معتبر پاریزی است، اسمش در شاهنامه نیامده؛ در حالی که گرگین میلاذ، کل افسانه و اسطوره‌اش به لار مربوط می‌شود. دکتر خطیبی، اهل قشم، یک بیت در شاهنامه یافته، آنجا که تقسیم سرزمینها مطرح است و فردوسی بیتی دارد که مصراع دوم آن این است: به گرگین میلاذ هم لاد داد… یعنی به جای لار قافیه طوری بود که می‌بایست لاد خوانده شود. مقاله دکتر خطیبی با صدر و ذیل محققانه‌ای که برایش چیده شده بود، بخواهی نخواهی، به ما می‌گفت که این لاد همان لار است و <حرای> آن تبدیل به <دال> شده؛ هرچند که تبدیل <حرا> به <دال> در لهجه‌های ایرانی از موارد شاذ در زبان‌شناسی قدیم است.

دکتر جلال‌الدین کزازی با آن عبارات پارسی مظنون خود، که طرفداران زیادی هم دارد و شاهنامه را هم به همین لحن تفسیر می‌کند، گفت: <زبان‌شناسان نامی از تبدیل را به دال تنها پنج مورد آورده‌اند.> سپس گفت: <این مورد اگر درست باشد، مورد ششم است.>

مهم این است که سخنران ما که گویا اصلا هم اهل قشم است، اصرار داشت که به هر حال اسم لار شاهنامه باشد؛ ولو آنکه به صورت لاد باشد و اتفاقاً از صغری و کبرهایی که چید، تا حد زیادی در بیان مقصود موفق شد.

به خاطر دارم که سالها پیش از انقلاب، در کنگره‌ای که در مشهد برای فردوسی و شاهنامه تشکیل شده بود، مرحوم دکتر صادق‌کی که خود از استادان برجسته بود، می‌خواست ثابت کند این مازندران که در شاهنامه آمده است، آن مازندرانی نیست که ما می‌شناسیم و درست هم می‌گفت و من در همان روزها در جایی نوشتم که این <کیای فراخ سلاور> مازندران در شاهنامه نیست، و حال آنکه دیگران، از جمله همین لاری‌ها، می‌خواهند یک جوری نام ولایت خوشدان را در شاهنامه به تقریبی بکنجانند یا پیدا کنند.

دکتر کیا درست می‌گفت؛ زیرا سرزمینی که یکاوس در آن سرگردان شد، مازندران نبود، بلکه هامازران بود. همه در باب این روایت فردوسی حرف فراوان زده‌اند؛ ولی یک نفر جرات نکرد بگوید که‌بابا، فردوسی هم ممکن است، زبانم لال زبانم لال، اشتباه کند! او هم می‌تواند هاماوران را که کلمه‌ای نامجناس بوده، در متن قدیمی و کهنه و پوسیده خود، مازندران خوانده باشد و آن وقت وصفی از این سرزمین بکند؛ چون خوش مازندران را می‌شناخته که با مازندران امروزی ما مطابقت دارد:

که مازندران شاه را یاد باد همیشه بر و بومش آباد باد که در بوستانش همیشه گل است زمینش پر از لاله و سنبل است هوا خوش گوار و زمین پرنگار نه گرم و نه سرد و همیشه بهار ولی هاماوران که در سرزمین بین و عربستان است، چنین خصوصیاتی ندارد. حالا آیا ممکن نیست فردوسی کلمه‌ای را که فقط یک بار در شاهنامه آمده و تا طوس پانصد فرسنگ فاصله دارد، به جای لار، لاد خوانده باشد؟

دکتر محمد دیرمقدم تحت عنوان <چرا زبان لارستانی ویژه است ؟> و خانم سارا مادشاهیان ذیل <نگاهی به نمود فعلی در گویش لاری> سخن گفتند و دکتر محرم رضایتی مقایسه‌ای داشت در چند نکته دستوری در گویش لاری و تالش. همچنین دکتر ارتجن وسکانیان از دانشگاه ارمی ایران به همراه دکتر محمود جنیدی جعفری ملاحظاتی داشتند در باب <جاگاه گروه گویش لاری در زبانهای ایرانی>. به شوخی، به دکتر وارطان گنتی: ما کرمانی‌ها زبان شما ارمنی‌ها را از اقصای غور زودتر و بهتر می‌فهمیم! دلم می‌خواست در بخش مردم‌شناسی، سخنان دکتر علی بلوکبایی را در باب <شرخی بر تاریخ دلگشای اوز>ک بشنوم؛ به دلیل اینکه خودم بر چاپ جدید این کتاب مقدمه نوشته‌ام.

اما بخش مردم‌شناسی در سالن دانشکده پرستاری لار تشکیل می‌شد و ترسم از این بود که بعد از پیمودن فاصله سالن ما و سالن آنها که بیش از توان ما برای در نورددین راه طولانی بود، پرستان‌ها ما را یکسر ببرند روی تخت بیماران بخوابانند! نمی‌دانم سایر سخنرانان نیز که قرار بود در باب اوز صحبت کنند، مثل بهمن رحیمی و حیدر قادری که در باب زلزله ۱۳۳۹ م/ش/ ۱۹۶۰ م، لار مقاله داشتند، آیا فرصت یافتند حرف خود را بزنند یا خیر. شاید بعضی‌ها هم سخن خود را گفته‌اند و من فراموش کرده‌ام که در این یادداشت اسم ببرم.

در حوزه جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی دکتر ناصر فکوهی، محقق صاحب‌نظر، در باب <ایران‌شناسی از منظر علوم اجتماعی> سخن گفت و دکتر ابراهیم فیوضات که اصلاً کازرونی است، سخن از <صنعت جنوب و تاثیر آن بر فرهنگ منطقه> به میان آورد.

دکتر مرتضی کتبی، از استادان قدیم دانشکده ادبیات و مقیم فرانسه، در مفاهیم متضاد <شرق‌شناسی و غرب‌شناسی در ایران> سخن کرد؛ همسر دکتر کتبی که یک بانوی فرانسوی صاحب کمال و بسیار ایران‌دوست است، نیز همراه شوهر خود، همیشه در تحقیقات تطبیقی همکاری دارد.

دو نویسنده استاد شیرازی، صادق همایونی و ابوالقاسم قفیری، درباره ترانه‌های با قر لارستانی و جاگاه لارستان در ترانه‌های محلی مقاله داشتند و باید منتظر باشیم که در جایی چاپ شود. سهم شیرازی‌ها و کازرونی‌ها در کنگره لار کم نبود؛ دکتر جمشید صداقت کیش، محقق مبتکر سختکوش دانشگاه شیراز، از بابت <سیاحان و لارستان> سخنان نغز به میان آورد. باید عرض کنم که یک فصل مهم از تاریخ لارستان دکتر وثوقی لاری نیز مربوط به سفرنامه‌هاست. از جهت اینکه لار، خصوصاً در زمان صفویه، یکی از مراکز مهم تجارتی ایران بود، بوده‌اند، در باب لار سخن بسیار دارند. متأسفانه در این مجلس دکتر محمدباقر وثوقی حضور نداشت، به دلیل اینکه این همکار خوب لاری ما در گروه تاریخ دانشگاه تهران، عضو هیات میزبه هم هست و دانشگاه در همین روزها جلسه خود را در جزیره کیش – که شبهه‌ای هم در آن جزیره دارد و تشریک داده بود و وثوقی حضور خود را تبدیل به احسن کرد و نشستند در سایه انجیر معبد کیش را بر بیتوته در حاشیه خشک رود شهر خوش ترجیح داد.

قسمت سوم
حالا که اسم کیش و صداقت کیش به میان آمد، باید عرض کنم که کیش یکی از مراکز مهم تجارت خلیج‌فارس در روزگار قدیم بود و در واقع پیش بندرلنگه و بستک است و تا لار بیش از یک بیخ راه فاصله ندارد و من مطمئنم سعدی از همین طریق لار خود را به کیش رسانده و از این جزیره بازدیدی کرده و مهمان یکی از ثروتمندان <راه لفلل> که متن سخنرانی من است، شده بود و او را به یاد این گوید:<… بازگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار. شبی در جزیره کیش، مرا به حجره خویش در آورد…> قبل از بیان بقیه سخن، این را هم عرض کنم که سعدی دکتری

<span><span><span></span></span></span>
<p><span><span> </span><span> </span></span><span> </span>ei̯</p> <p><span><span> </span><span> </span></span><span> </span>ēē</p> <p><span><span> </span><span> </span></span><span> </span>iéē</p> <p><span><span> </span><span> </span></span><span> </span>ē</p>
<p>هفته آخر سال را همهان لار بودیم. مردم لارستان و کارگزاران آن ولایت همت کرده بودند و گروهی کثیر از اهل تحقیق دعوت کرده بودند که در سال &lt;همایش زبان‌شناسی و مردم‌شناسی لارستان&gt; شرکت کنند و با اینکه هفته آخر سال بود و کل مردم ایران گرفتار تهیه و تدارک مقدمات برگزاری عید نوروز بودند، معذکَل، جمع کثیری از محققان و استادان خود را به این همایش رسانده بودند. شورای اسلامی، شهردار و شهرداری و چند سازمان دیگر، و بالاتر از همه خود مردم لار میزبان بی‌مز و منت این مهمانان پرتوقع کم‌کار بودند.</p> <p>قسمت اول</p> <p>صبح جمعه، ۲۳ اسفند، مراسم رسمی بود و پیامها و نطق‌های تشریفاتی. بعداز ظهر سخنرانها شروع شد و آن نیز چهار پنج ساعت ادامه داشت و در سه چهار مجلس جداگانه که اتفاقاً سالنهای هر کدام نیز با یکدیگر فاصله زیاد داشتند و نتیجتاً بسیاری از شنیدنی‌ها و گفتارهای مورد علاقه خود محروم ماندند؛ چنان که فی المثل محصل پاریزی دلم می‌خواست سخنرانی دکتر النا مالچوا، خانم محققه محبیه روسی، را تحت عنوان &lt;واژگان گویش لاری گواه و گویای طبیعت و تاریخ و آیینهای مردم لارستان&gt; بشنوم و نشنیدم؛ به دلیل آنکه هرده ساعت در سالن مجلل فرمانداری، که گویی از روی مدل پارلمان انگلستان و در زمان استانداری انصاری‌لاری بر فارس ساخته شده، سخنرانی داشتم و تا قدیم می‌گفتمتد که مصیبت آنوقت است که در یک شب، دو جا مهمان باشد و پدوم مرحوم حاج آخوند پاریزی می‌گفت:&lt; پدتر از آن اینکه دو جا دعوت باشد و خودش هم مهمان داشته باشد!&gt; مطمئن می‌شدم که سخنران اول جلسه، استاد دکتر منوچهر ستوده، نیز که درباره &lt;شیشه گردآوری فرهنگهای قومی ایران&gt; سخن می‌گفت، قطعا دلمش می‌خواست سخنرانی دکتر علی اشرف‌صادقی را تحت عنوان &lt;جنسی‌ها و ویژگی‌های زبانی گویش‌های لاری&gt; بشنود و نشنیدم؛ به دلیل آنکه در همان ساعت خود او در سالن دیگری سخنرانی داشت.</p>

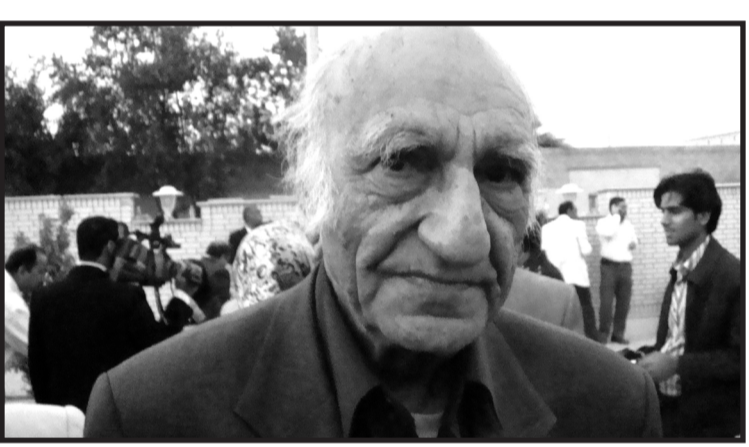
سعدی گفته است:
غریبی گرت ماست پیش آورد
دو پیمان‌ه آب است و یک چمچه دوغ
اگر راست می‌خواهی، از من شنوچهانذیده
بسیار گوید دوغ!

(و من ندانستم این تعبیر برای خود سعدی تعریف است یا تنقید؛ زیرا سعدی یکی از جهان‌بده‌ترین توریست‌های عالم است.)
من بکراست رقتم و آن درخت را دیدم. درختی است با شاخ و برگ بسیار، و اندازه یک عمارت سه چهارطبقه که صدها متر از فرسنگ خاک را گرفته و معلوم است که درختی هزار ساله است. این را هم عرض کنم که انجیر معبد درختی است که رشد سریع دارد و شاخه‌های بلند آن آویزان می‌شود و هر شاخه که به زمین می‌رسد، در همان خاک ریشه می‌زند و خودش می‌شود ریشه درختی تازه، و به اصطلاح قدیمی‌ها هر درخت ممکن است صدرریشه داشته باشد. انجیر معبد هم برای آن می‌گویندکه معمولاً هندیها کنار معبدها می‌کازند و همان یک درخت روزی تمام معبد را می‌بلعد؛ یعنی شاخ و برگش، تمام آن را می‌پوشاند. در بلوچستان این درخت را (آهسته بگویم که خانم هما زنجانی نشنود) – نمی‌دانم به چه دلیل – <درخت مکر زن!> می‌گویند و این شعر عامیانه را هم در حق آن می‌خوانند:

فلک، از مکر زن اندیشه دارد۲
درخت مکر زن، صد ریشه دارد…

اول آنکه اگر آدم بخواهد صد تا دلیل برای فارس بودن خلیج فارس بیابد، یکی از آنها همین حکایت سعدی در جزیره کیش است. ثانیاً وقتی مردم می‌گویند سعدی زیر این درخت نشست، این حرف مردم سند است و این درخت از جنبه تاریخی نظر آقای صداقت کیش که نام او مرا به یاد این ضرب‌المثل انداخت که بعضی‌ها از <شیرحوض> به روضه شیر فضه گریز می‌زنند.

گفتم مقاله‌ام عنوانش <ثروتمندان راه لفلل> بود. مقصود از راه لفلل، راههایی است که کالای



نمک ناشناس و پرتوقع هم بوده و در خانه این میزبان خود نان شکسته و نمکدان هم شکسته است، آن طور که ادامه می‌دهد:< همه شب (آن بازرگان) نیامید از سجنهای پریشان گفتن که فلان انبارم به ترکستان است و فلان بضاعتم به هندوستان؛ و این قیاله فلان زمین است و فلان چیز را فلان، ضمین. گاه گفتی خاطر آسکندریه دارم که هوایی خوش است، باز گفتی: نه، که دریای مغرب مشوش است. سعدبا! سفری دیگرم در پیش است، اگر آن کرده شود، بقیث عمر خویش به گوشه‌های بنشینم. گفتن: آن کدام سفر است؟ گفت: گوگرد پارسی خواهم بردن به چین که شنیدم قیمتی عظیم دارد [حرف بازرگان درست است، چینی‌ها گوگرد را برای ساختن باروت و آتش‌بازی می‌برند و از قدیم آن را می‌شناختند و به کسی بروز نمی‌دادند] و از آنجا کاسه چینی به روم آرم، و دببای روسی به هند، و فولاد هندی به حلب، و آبگینه حلبی به چین، و بُرد بیانی به پارس. و زان پس ترک تجارت کنم و به دکانی بنشینم. انصاف از این ماخولیا چندان فرو گفت که بیشتر طاقث گفتنش نماند.

[حالا می‌خواهید بدانید که چرا گفتم سعدی نمک ناشناسی کرده در جزیره کیش؟ دنباله مطلب را بشنوید]
گفت: ای سعدی، توهم سخنی بگویی از آنچه دیده و شنیده‌ای. گفتن: آن شنیدمستد که در اقصای غور پارسالاری بیفتاد از ستور گفت: چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت بر کند یا خاک گور! تا حرف کیش می‌کردم در میان است، چند کلمه دیگر هم بگویم. توضیح آنکه دو سه روز بچه‌ها مرا در دیدن جزیره کیش بردند. اول کاری که کردم، خواستم ببینم مردم کیش درباب این سفر سعدی چه می‌گویند؟ امروزهای کیش که اغلب جوانان هندلار هستند؛ مثل دختر خامی که از اخفاد میرزا شفیع صدراعظم فتحعلیشاه بوده و کارش از مازندران به مهمان‌پذیری هتل کیش افتاده بود، یا جوانی از عنبرآباد جیرفت که راننده تاکسی آن جزیره بود و به ما گفت که دوره خاکی این جزیره حدود ۹۰ کیلومتر است و تنها شهر عمده‌اش <هریره> نام دارد. این جوانها که چیزی نمی‌دانستند، پیرمرد تاجری به من گفت: **آقا**، اجادام ما گفتند سعدی چند روزی را در کیش گذرانده و بیشتر زیر همین درخت انجیر که در محوطه معروف به <درخت سبز> است، می‌نشست و شعر می‌گفته.>

این خاطره راست یا دروغ، به هوای اینکه خود هندوستان را به مدیترانه می‌رساندند و این اصطلاح را اروپاییا آورده‌اند: **La Route de poivre** (به معنی راه ادویه)**(Les Epices)** گفته‌اند؛ کالاهای گران قیمت که در بارخانه ازران است و در بازار اور دست گران و در نتیجه تِجار آن ثروتمند می‌شوند؛ مثل ثروتمندان راه ابریشم، ثروتمندان راه عاج و حتی ثروتمندان راه نمک در این مورد بحث بیشتری نمی‌کنم؛ زیرا در کتاب <ژاده‌های هفت سر> به همه این راهها به تفصیل پرداخته‌ام. بهترین شاهد من برای اثبات آن مقاله همین بازرگان جزیره کیش بود که سعدی را مهمانی کرده و همه حرفهایی که زده، دلیل براطراح کالاه او از کاملا مستند و تجارت شرق و غرب و کالاهای ممالک آن روز است؛ از اسکندریه و روم تا دیوار چین و هند و حلب که تنها نقاط عمده تجارت آن روزگار بوده‌اند. همین چند جمله، کلام سعدی را کاملاً مستند و متکی به اسناد طبقه‌بندی شده می‌کند و بازرگان او هم یک پیلهور ساده نیست، یک اوانیسس قرن هفتم هجری (۱۳ میلادی) است.

اینکه اولاًو ثانیاً آنکه <بازسازی خاطره جمعی بناهای ارضی> خانم زنجانی درست مصدقش را من در همین جزیره کیش یافته‌ام. ظاهراً مقصود مقاله خانم زنجانی آن است که باید هر اثر تاریخی را آن طور که هست و تا ممکن است، نگاهداری کرد. اگر این درخت سایه بر سر سعدی انداخته باشد، به چه مجوزی شاخه‌های اضافی آن را قطع کرده‌اند؟ این را بگویم که ما شنیدیم اگر شاخه‌های درخت انجیر معبد را قطع کنند، دیگر آن درخت قهر می‌کند و شاخه خدیج نمی‌زند و این قهر کردن درحق خرمای گرمسیری‌ها و درخت گردوی سردسیری‌ها هم به زبان می‌آوردن که اگر بچه‌ها به آنها سنگ‌اندازی کنند، سال دیگر بر نمی‌دهند یا کم بر می‌دهند. درخت معبد هم که شاخه جدیدی نزند، می‌میرد و اصلا این طور شاخه زدن و آن شاخه ریشه دواندن به این درخت عمر جاودانه بخشیده است.

شنیدم چون مردم بر شاخه‌های آن دخیل می‌بستند، برای جلوگیری از اوام پرستی آنان، شاخه‌های تازه را بریده‌اند، در حالی که باید شاخه درخت اوهام را در مدرسه و از سینه بچه‌ها بردید و دیده باطن آنها را با حقایق روشن کرد و اگر بیماری با بستن دخیل از درختی شفا می‌خواهد، این بیماری‌رستان است که باید او را امیدوار کند، و اگر دختر و پسری به امید ازدواج و به خانه بخت رسیدن دخیل می‌بندند، این محیط و اجتماع و مادر و پدر و اداره کارایی

است که باید گره از مشکل آنها بگشاید. گیاه و درخت انجیر معبد چه گناهی دارد که در گرم‌ترین نقاط عالم، باید شاخه سایه افکن آن را قطع کرد؟ و تازه این دخیل بستن به چه کسی ضرر می‌رساند؟ در کوهستان‌های ما، درختان بنه چهارصد ساله بود که مردم بدان دخیل می‌بستند. نتیجه آنکه اگر از مشکل آنان گرهی گشوده نمی‌شد، یک درخت چهارصد ساله از رفتن زیر کماجدان آس یا تبدیل شدن به حبه زغال وافور بر کنار می‌ماند!

من میدان حافظ و مجموعه المپیک ورزشی را در کیش دیدم. از میدان هنگام هم ناهانگام گذر کردم و آب پارک دلفین‌ها هم به لباس پوشیده شد؛ اما میدانی به اسم سعدی ندیدم و اگر هم باشد، حق این است که همین محوطه درخت سبز که روزی سایه بر سر سعدی افکنده است، به عنوان میدان سعدی خوانده شود.

سخنان من درباره ثروتمندان راه لفلل بودکه از قدیمی‌ترین آنها شروع می‌شد؛ مثل بی‌تیوس که درخت تازی از طلا تقدیم خشایارشا کرد تا فرزندش از سربازی معاف شود و نشد و به هفتواد اشکانی می‌رسید که گویی به رمز و راز کرم ابریشم و بافندگی ابریشمنی او و دخترانش دست یافته بودند و می‌ان و لارپها، خصوصاً دکتر اقتداری و دکتر وثوقی، بر سر تصاحب هفتواد اختلاف است که آنها او را مقیم قلعه ژدها پیکر لار می‌دانند و ما دهنه داد بلوچستان و میناب و قلعه‌بان ارگ می‌دانیم. تاریخ‌ها هم اغلب چنین می‌شناسند، مگر فردوسی نامدار برهان قاطع را به زمین بزند، آنجا که درباره هفتواد می‌گوید:

چو یک چند بگذشت بر هفت واد
مر آن حصن را، نام کرمان نهاد
در آن صورت من در برابر مدعیان لاری
خواهم گفت که: بابا، اِجتهاد در مقابل نصص کمبکدا!

ثروتمند دیگری مثل آذرمهان که به انوشیروان قرض می‌داد تا سد الان را بسازد و از مازاد پولهای برگشتنی صدای ماهان را در کرمان ساخت، تا ثروتمندان صدر اسلام راه لفلل که اغلب صاحبان کاروان‌های بزرگ شتر بودند؛ از جمله عبدالطلب، عم یامپیر(ص) که ابرهه قافله‌های بسیاری از شتران را با شمشیر کرده بود. در همین سرزمین فارس، ما شمس‌الدین تازیکو را دریم که از افسشار ضیظ شمس‌الدین نازکوی آن را هم دیده است؛ ثروتمندی که به روایتی صد و بیست هزار شتر او را راهزنان نکودری ززند و به سیستان بردند. او همزمان با سعدی بود و با سعدی مکاتبه داشت. کار شمس‌الدین به آنجا رسید که با یکی از زیباترین دختران پادشاهان قراختائی کرمان ازدواج کرد.

من درباره عصر صفوی و روزگار کبابیایی هلندیان کمتر خواهم گفت؛ زیرا پروفیسور رالف کاز[**(Ralph kau)**z از کشور اتریش، تحت عنوان <لارل به عنوان مرکز تجاری در قرن ۱۵ میلادی>، یعنی عصر تیموری و اوایل صفوی مقاله خواهد داشت. البته بیست دقیقه صحبت معمولاً برای بیان مقصود کافی نیست؛ ولی هنر می‌خواهد که آدم بتواند لبّ مطلب را در بیست دقیقه طوری بیان کند که مفهومی از آن در ذهن شنونده باقی بماند، و ما سخنرانان ایرانی معمولاً در تنظیم وقت و رعایت جوانب خلاصه کردن موضوعها گاهی درمی‌مانیم. در باب ثروتمندان راه لفلل، من در کتاب <ژاده‌های هفت سر> بحث مفصّلی دارم و اینجا تنها به دو مورد عصر صفوی اشاره می‌کنم: یکی مصدماهین سعدی است که یک بار یک کاروان ملک‌الملوک (<شاهنشاه> حاکم سیستان شد. تصور کنید که اگر هر شتر سه یا چهار متر راه را بگیرد، اگر اول این کاروان تهران باشد، شتر آخر آن در کرج دهن می‌جنباند و این ده هزار شتر که به طوس می‌رفته‌اند، در اوایل سلطنت شاه‌عباس، و چندند و نمک بار نداشتند؛ بلکه بار آنها در مرحله اول لفلل است و بعد دارچین و زنجبیل و هل و قهوه و صدجور کالای دیگر هندی، و همه این بارها منزل به منزل می‌رفت تا به راه ابریشم متصل می‌شد و به حلب و مسکندرون طرابزون یا قسطنطنیه می‌رسید تا مقال مثقال آن در خرمسرای نرون — امپراتور روم — وقتی ران گرازی را کباب دیگ می‌کردند، چاشنی مزه آن غذا باشد.

در همین عصر صفویه، خواجه کریم‌الدین پاریزی در شاه‌نامه که با شاه عباس هم ملاقات کرده و شرح‌حال او در جامع مفیدی، چاپ ایرج افشار هست و در تذکره صفویه کرمان، یک‌جا صحبت از این است که کاروان کرمانی‌ها را یک بار در راه ازرسان ززند و تنها هزار تومان قهوه بردند غیر از سایر چیزها.

ما حاجی‌آقا علی فرسنجانی را در عصر قاجار داشتیم، روزی که مرد، در تیم کاروانسراهای بین راه بندرعباس و یزد، یک قطار از بدنه کتان و زانو زده بودند. وقتی عروس لطفعلی‌خان زرنندی، پسر شاه‌رخان، در کرمان صورت گرفت، به قول زبیری: <دو ماه در شهر، طوی (چشمن) بزرگ و عروس عظیم داشتند. گویند در زمان عروسی سه خروار ادویه مصرف شد، سایر ماکولات و تنقلات را بر این قیاس باید کرد.>

حتی در عصر مائین، دکتر غنی در خاطرات خود می‌نویسد که حاج‌مرادعلی دولت‌آبادی که دهی‌است در هشت کیلومتری جنوب سبزوار [و این ده منسقط الراس نویسنده بزرگ معاصر محمود دولت‌آبادی، رحمان‌نویسن نامدار است] آری به قول دکتر غنی، این حاج‌مرادعلی چند هزار [به روایتی چهار هزار] شتر داشت که در آن وقت به تجارت بین ایران و روسیه کار می‌کردند، کالا از کرمان و سیستان می‌آوردند و به بندر <حز> می‌رساندند و هر شتر گاهی تا صدمن (= سیصد کیلو) بار برمی‌دارد، خار می‌خورد

و راه می‌رود.

در همین لار، این چهار بازار سنگی امام قلی‌خان برای فروش چهارمن خرما بیزو ساخته نشده. لار پسایندبر بستک و عباسی و سیراف است که بازارانداز کشتی‌های حامل کالای هند بود و کیش پیش بندر آن است.

برگردیم به دنباله جریان سینتار که صحبت از کارگاه شعر کردم.مهمتر از آن عنوان جلسه ادبی است که به صورت <کارگاه شعر مدرن> نام‌گذاری شده بود. واقعیت آن است که من هم یک روزی چیزهایی به اسم شعر می‌گفتم و دو سه بار هم کتاب شعرم به نامهای <پادیوم من> و <یاد و یادبود>چاپ شده است؛ اما هرگز فکر نمی‌کردم که شعر گفتن برای خودش کار به حساب آید!

<span><span><span></span></span></span>
<p><span><span> </span><span> </span></span><span> </span>ei̯</p> <p><span><span> </span><span> </span></span><span> </span>ēē</p> <p><span><span> </span><span> </span></span><span> </span>iéē</p> <p><span><span> </span><span> </span></span><span> </span>ē</p>
<p>هفته آخر سال را همهان لار بودیم. مردم لارستان و کارگزاران آن ولایت همت کرده بودند و گروهی کثیر از اهل تحقیق دعوت کرده بودند که در سال &lt;همایش زبان‌شناسی و مردم‌شناسی لارستان&gt; شرکت کنند و با اینکه هفته آخر سال بود و کل مردم ایران گرفتار تهیه و تدارک مقدمات برگزاری عید نوروز بودند، معذکَل، جمع کثیری از محققان و استادان خود را به این همایش رسانده بودند. شورای اسلامی، شهردار و شهرداری و چند سازمان دیگر، و بالاتر از همه خود مردم لار میزبان بی‌مز و منت این مهمانان پرتوقع کم‌کار بودند.</p> <p>قسمت اول</p> <p>صبح جمعه، ۲۳ اسفند، مراسم رسمی بود و پیامها و نطق‌های تشریفاتی. بعداز ظهر سخنرانها شروع شد و آن نیز چهار پنج ساعت ادامه داشت و در سه چهار مجلس جداگانه که اتفاقاً سالنهای هر کدام نیز با یکدیگر فاصله زیاد داشتند و نتیجتاً بسیاری از شنیدنی‌ها و گفتارهای مورد علاقه خود محروم ماندند؛ چنان که فی المثل محصل پاریزی دلم می‌خواست سخنرانی دکتر النا مالچوا، خانم محققه محبیه روسی، را تحت عنوان &lt;واژگان گویش لاری گواه و گویای طبیعت و تاریخ و آیینهای مردم لارستان&gt; بشنوم و نشنیدم؛ به دلیل آنکه هرده ساعت در سالن مجلل فرمانداری، که گویی از روی مدل پارلمان انگلستان و در زمان استانداری انصاری‌لاری بر فارس ساخته شده، سخنرانی داشتم و تا قدیم می‌گفتمتد که مصیبت آنوقت است که در یک شب، دو جا مهمان باشد و پدوم مرحوم حاج آخوند پاریزی می‌گفت:&lt; پدتر از آن اینکه دو جا دعوت باشد و خودش هم مهمان داشته باشد!&gt; مطمئن می‌شدم که سخنران اول جلسه، استاد دکتر منوچهر ستوده، نیز که درباره &lt;شیشه گردآوری فرهنگهای قومی ایران&gt; سخن می‌گفت، قطعا دلمش می‌خواست سخنرانی دکتر علی اشرف‌صادقی را تحت عنوان &lt;جنسی‌ها و ویژگی‌های زبانی گویش‌های لاری&gt; بشنود و نشنیدم؛ به دلیل آنکه در همان ساعت خود او در سالن دیگری سخنرانی داشت.</p>

یک کار حساب می‌شود، جهل سال پیش و در زمانی بود که در یک سینتار باستان‌شناسی در کنتستانزا بود ما داده‌اند؛ اما سالها بعد متوجه شدم که آن هم جرسله به گفتگوی <کار> منتهی می‌شود. منتهی چون آن روزها دوران چائوشسکو بود و فضیلت کار و کارگری، فکر کردم برای اینکه فوق‌العاده جلست در جایی ثبت شود، عنوان کار به حرفهای مضمون ما داده‌اند؛ اما سالها بعد متوجه شدم که آن هم ابتکار مال سالها پیش از تولد من و چائوشسکو و طرفداران اصالت کار است و تعلق دارد به مرحوم مخبرالسلطنه هدایت که نخست‌وزیری چهار پنج ساله را کرده بود، و او هم شعر می‌گفت و ما بعضی شعرهای او را در کتابهای ابتدایی خودمان خوانده بودیم. مخبرالسلطنه یک مجموعه از شعرهای خود را هم چاپ کرده بود، منتهی می‌دانید اسم آن مجموعه شعر چه بود؟ تعبیر خواهید کرد اگر بگویم اسم کتابش بود<کار بیکاری!> آری، او احتمالاً زودتر از همه ما، از جمله سینتار لارپها، متوجه شده بود که شعر چیزی نیست جز <کار بیکاری!> حالا می‌خواهد شعر مدر